

رسالہ در جواب سؤالات

آقا سید محمد شاہرودی

از تصنیفات عالم ربانی و حکیم صمدانی

مرحوم آقای حاج میرزا محمد باقر صمدانی

اعلیٰ اللہ مقامہ الشریف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى .

قال السيد السند والمولى المعتمد والمجلى الممجد لازل كاسمه محمد بعد البسملة : ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علينا اصراً كما حملته على الذين من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا فانصرنا على القوم الكافرين ، عرض بنده عاصي به آستان ملائک پاسبان آن است که چند سؤالی است که بر حقیر لازم شده سؤال کردن از آنها لهذا جسارت نموده مزاحم شدم سؤال نمودم که ان شاء الله جواب آنها را فراخور فهم این ناچیز مرقوم فرماید و لا بأول سائل سألك فافضلت عليه وهو يستوجب الحرمان .

سؤال اول: این است که آیا معرفت نقباء و نجباء و کاملین در این جزء از زمان از برای مثل حقیر باعیانهم و اشخاصهم واجب است و یا اقرار به وجود آنها کفایت می کند و در صورت عدم وجوب چگونه است که معرفت خدا و رسول ﷺ و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بر جمیع مکلفین خاصه بر مؤمنین واجب است حقیقت امر را بیان فرماید .

جواب: آنچه مقتضای ادله عقلیه و نقلیه و ضرورت جمیع ادیان است این است که هر چه را که خداوند عالم جل شانہ از مکلفین خواسته آن چیز را به ایشان رسانیده و از برای آن امر لا محاله حاملی باید باشد چرا که امری

بدون آمر و علمی بدون عالم و عدلی بدون عادل و عملی بدون عامل معقول نیست و هر چه را که از ایشان نخواست و خواسته در پرده غیب باشد مخفی خواهد بود و عباد نمی توانند که چیزی را که او آشکار کرد پنهان کنند و نمی توانند چیزی را که او مخفی داشت آشکار کنند و مؤمن کسی است که به امور ظاهره که رسیده عمل کند و کافر و خاسر و خائب کسی است که از امور بالغه و اضحه اعراض کند و اعتنای به آنها نکند و طالب امور مخفی شود و آنچه باید در میان مکلفین ظاهر و واضح باشد تکلیف ایشان است که باید به ایشان برسد و در رسانیدن تکلیف عدولی چند که به حقیقت تکلیف عالمند کفایت می کند چنان که فرمودند: **ان لنا فی کل خلف عدولاً ینفون عن دیننا تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین** و مقتضای علم و قدرت و حکمت و عدل و هدایت و رحمت و رأفت خداوند عالم جل شأنه است خلق کردن چنین اشخاص را در هر خلفی و تسدید و تأیید و توفیق ایشان در علم و عمل چنان که مقتضای همین اسماء و صفات خداوندی است ابطال باطل و تکذیب کاذب و رسوا کردن منتحل و سایر چیزهایی را که از جانب او نیست به واسطه زبان معجز بیان آن عدول روحی لهم الفداء. پس این امری است که خداوند عالم جل شأنه در حکمت خود حتم فرموده و هرگز بدائی در اخفای این امر نخواهد بود **و لن تجد لسنة الله تبدیلاً، ولن تجد لسنة الله تحویلاً.**

و اما هر امری که در وراء این امر باشد بداوات در اظهار و اخفای آن امور بوده و هست و خواهد بود به حسب اقتضای مصالح عباد و بلاد در ظهور و خفاء اگر چه در وجود ایشان بدائی معقول نباشد مانند وجود حجت علیه السلام که بدائی در آن معقول نیست اگر چه در غیبت و ظهور او بداء معقول و واقع است و مانند وجود ارکان که بدائی در آن نیست اگر چه به حسب مصالح بداوات در خفاء و ظهور ایشان واقع است و ظهور خضر در مواضع عدیده و خفای او از واقعات است و مانند وجود نقباء و نجباء که بدائی در آن نیست اگر چه در خفاء و ظهور ایشان بداوات باشد و در هیچ مقامی عذری از برای خلق باقی نخواهد بود چه در ظهور و چه در خفاء و هر کس حال ظهور ایشان را انکار کند از روی جحود است و هر کس حال خفای ایشان را بخواند اظهار کند از الحاد است.

هذا اعتقادی فیه قد ابدیته

فلیقبل الواشون او فلیمنعوا

اما وجوب معرفت خدا و رسول او ﷺ و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین در سؤال بعد جواب خواهد آمد ان شاء الله .

سؤال دوم: آن است که معرفت هر چه از برای هر که حاصل شد در این عالم به سبب ظهور و مظهر او در این عالم بوده و حکمت تخصیص بردار نیست پس ممکن نیست که چیزی بدون مظهر شناخته شود و هذا ما علمنا ولا علم لنا الا ما علمتنا . پس چگونه است که خدا و رسول و ائمه علیهم

السلام شناخته می شوند و نقباء و کاملین شناخته نمی شوند و حال اینکه نقباء و کاملین مظهر امام هستند و در صورت لزوم معرفت آن بزرگواران راه معرفت به سوی ایشان چگونه است و مرادم معرفت شرعی است که مناط کفر و ایمان است نه معرفت کونی .

جواب: مراد از معرفت؛ معرفت حقیقی است نه معرفت جسمی دو وجب در هفت وجب و از این است که فرمودند: **من عرفکم فقد عرف الله** و فرمودند: **بنا عرف الله ولولانا ما عرف الله** و فرمودند: **معرفتی بالنورانية هي معرفة الله عز وجل و معرفة الله عز وجل معرفتی و خداوند در صریح کلام خود همین مطلب را بیان فرموده و فرموده: **سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق أولم يكف بربك انه على كل شيء شهيد الا انهم في مرية من لقاء ربهم الا انه بكل شيء محيط** پس واسطه اول آیتی است و دوم و سوم و چهارم همه آیاتند پس در آیه و ذی الآیه فکر کنید و ذی الآیه مؤثر است و محیط و آیه اثر است و محاط، و بدن دو وجب در هفت وجب در حال غیاب و حضور دخلی به معرفت ایشان ندارد و معرفت هر چیزی به ما به الامتیاز آن است از غیر نه به ما به الاشتراک و بدن دو وجب در هفت وجب ما به الاشتراک است و ما به الامتیاز ایشان این است که ایشان در درجات سیر کرده اند و به مقام مقامات و علامات و اسماء و صفات رسیده اند و دیگران نرسیده اند پس مقام ایشان مقام امتیاز شاهد است از مشهود و ساجد از مسجود و عابد از**

معبود و آمر از مأمور اباب الخلق الیکم و حسابهم علیکم و فصل الخطاب
عندکم و آیات الله لديکم و سلام الله علیکم .

قال الجابر الجعفی : الحمد لله الذى من على بمعرفتکم . فقال : أو تدرى
ما المعرفة ای المعرفة التى ادعيت ؟ فقال : لا . فقال عليه السلام : المعرفة
ای معرفتنا اثبات التوحيد الى آخر الحديث المحجوب عن كل خبيث
والحمد لله .

فاعلم ان المراتب السبع كل واحدة منها كسر من الكسور السبعة اذا
وجدت وجدت معاً و ان فقدت نعوذ بالله فقدت معاً و جدها الواجدون
الملتحمون فى كل زمان و فقدوها الجاحدون فى كل زمان فالمقرّر بالتوحيد
دون المعانى حاد عن الطريق و مال الى الحريق و كذلك التحقيق من
المحقق الاول الى السابع الحقيق ، ماترى فى خلق الرحمن من تفاوت بلى
در نزد كسانى كه خدا را شخص مبانى مى دانند و نبى را شخص مبانى از
او به بينونت عزلت و ائمه را اشخاصى متباینه از خدا و رسول به بينونت
عزلت و شيعيان ایشان را اشخاصى معزول از ایشان ، ممكن است كه
بعضى از اين متباينين شناخته شوند و بعضى شناخته نشوند اما در نزد
كسانى كه مى دانند خدا است موجد پیغمبر ﷺ لا من شىء و ذریه او از
اویند مانند چراغى روشن شده از چراغى و شيعيان ایشان شعاع و نور و
اثر ایشانند ، مى دانند كه هيچ يك از اينها بدون ديگرى معقول نيست و
ميخوانند : توليت آخر کم بما توليت به اولکم فمن زعمهم متباينين عزلة

لم يؤمن بهم لانهم غير متباينين عزلة بل كان كل دان اثراً لعاليه و نوره بحيث اذا رآه رآه و اذا لم يره لم يره و اذا عرفه عرفه و اذا لم يعرفه لم يعرفه فهناك ابتلى المؤمنون و زلزلوا زلزالاً شديداً فكم من مؤمن آمن ثم كفر ثم آمن ثم كفر فيعذبه الله العذاب الاكبر فلنقبض العنان عن التبيان و الله على ما نقول كفيل.

سؤال سوم: آن است که حدیث **من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية** بعد از ثبوت معرفت در مظاهر آیامعرفت مظهر جامع لازم است یا معرفت مظهر شأنی از شئون کفایت می کند ملتمس آنم که از حقیقت امر جواب فرماید که باعث اطمینان قلب شود ان شاء الله تعالی.

جواب: لا يكلف الله نفساً إلا ما آتاها؛ ولا يكلف الله نفساً إلا وسعها گویا کتابی مفصل در جواب عرض کردم اگر اعتناء کنید.

سؤال چهارم: آن است که هر چند معلوم است که ظاهر در مظاهر خود اظهار از نفس مظاهر است ولی می خواهیم که راه معرفت مظاهر منتهی به ضروریات شود که در معرفت آن شبهه ای از برای منصف باقی نماند زیرا که حال معلوم می شود که سابق بر این آنچه می گفتم لفظی بود که معنی آن در نزد حقیر نبود و حالا از برکت اولیای حق (سلام الله علیهم) می خواهد خورده خورده معنی در الفاظ پیدا شود و الحمد لله و التماس آن دارم که کشف نقاب و حجاب فرماید به استدلال به ضروریات

مذهب که حق و باطل این زمان به بداهت آشکار شود و خفائی باقی نماند چون تکلیف را سؤال دیدم مصدع شدم. اللهم ما عرّفتنا من الحق فحّمّلناه و ما قصرنا عنه فبلّغناه فصل علی محمد و آل محمد و اجعل النور فی بصری و البصيرة فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامة فی نفسی و العافية فی بدنی و السعة فی رزقی و الشکر لک ابدًا ما ابقیتنی و امنن علی بالمغفرة و الرحمة بجاه محمد و عترته الطاهرة.

جواب: به ضرورت جمیع ادیان باید حقّی در دنیا باشد و به ضرورت جمیع ادیان؛ جمیع ادیان بر حق نیستند و از این جهت هریک مدعی حقیّت خود و بطلان سایر ادیانند و به ضرورت جمیع ادیان حق یکی است و اهل حق هیچ یک دیگری را در دین او بر باطل نمی داند اگرچه در نظریات اختلافی با غیر خود داشته باشد و به ضرورت اسلام و ایمان امور اسلام و ایمان بر دو قسم است بعضی محل اتفاق و بعضی محل اختلاف و به ضرورت اسلام و ایمان در محل اختلاف، اختلاف باید باشد و به ضرورت اسلام و ایمان اختلاف در محل اختلاف احدی از مختلفین را از دین و مذهب خارج نمی کند و به ضرورت اسلام و ایمان هر کس اختلاف در نظریات را موجب خروج از دین و مذهب دانست خود او از دین و مذهب خارج است و به ضرورت اسلام و ایمان قائل به جمیع ضروریات خارج از دین و مذهب نیست و به ضرورت اسلام و ایمان هر کس داخل را خارج دانست خارج است و به ضرورت ایمان

دوستی دوستان خدا لازم و دشمنی دشمنان او متحتم است و به ضرورت ایمان دوستان خدا تابعان ضروریاتند و به ضرورت ایمان دشمنان او خارجان از ضروریاتند و به ضرورت ایمان هر کس عداوت کرد با قائل به ضروریات خارج از ایمان است و عداوت او برمی گردد به مراتب عالیه چرا که ظاهر در ظهور اظهر از نفس ظهور است، **من آذی لی ولیاً** **فقد بارزنی بالمحاربة و دعانی الیها**. و به ضرورت ایمان شاک در این امور ضروریه بعد البیان خارج است و معاشرت و موافقت و مرافقت و مصادقت با شاک خروج از مذهب است چه جای این قبیل از معاملات با جاحد معاند پس نخواهید یافت دو فرقه معاند با یکدیگر را مگر اینکه یکی از آنها خارج است اگر چه به ظاهر بگوید من داخلم و الا از برای عناد راهی نیست مگر در مرافعات و معاملات دنیوی که اگر عنادی در میان آید بسا موجب خروج نشود و لکن در دین و مذهب نخواهید یافت عنادی را در میان مگر آنکه سابق آنها خارج است پس در میان اهل مذهب راه روید و همه را از اهل حق دانید تا آنکه برخوردید به سبقت گیرنده ای بر عناد پس اگر سبب عناد خود را خروج از یکی از ضروریات طرف مقابل قرار داد و حقیقت آن خروج بر شما معلوم شد، طرف مقابل را خارج دانید و با او عناد کنید و اقلاد در دل برائت از او و عداوت او را داشته باشید و اگر خروج طرف مقابل معلوم نشد همان معاند را خارج بدانید مگر آنکه بتوانید حمل کنید سبب عناد او را بر اعراض دنیوی مانند استضعاف

اگرچه آن استضعاف در مورد خاصی باشد و بدون استضعاف عناد با مقرّ به ضروریات معنی ندارد مگر خروج را پس به آسانی تمام طرح کنید از دایره حق و اهل حق خارجین را، آنچه باقی ماندند همه اهل حقند پس طرح کنید جهال و فساق و فجار را از حاملین و حافظین و در میان این معدود قلیل به آسانی خارج و داخل را معلوم کنید به ضروریات. والسلام علی من اتبع الهدی ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله ولا حول ولا قوة الا بالله و صلی الله علی محمد و آله و لعنة الله علی اعدائهم.

و قد فرغت منها عصر يوم السبت السادس عشر من جمادی الثانية من شهور سنة ١٢٩٣ حامداً مصلياً مستغفراً.